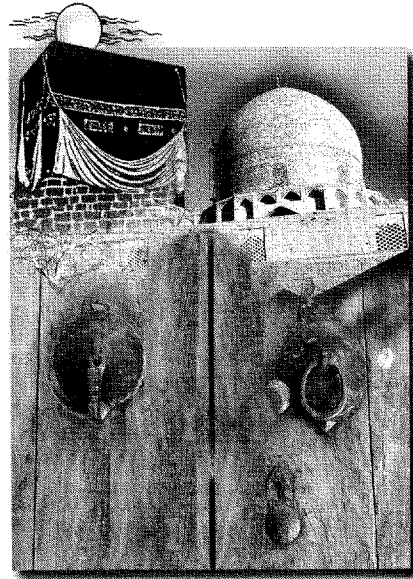


# تاریخ و رجال



# مناسبات اصفهان و حجاز



رسول جعفریان

## مقدمه

در باره روابط خارجی ایران صفوی با دیگر کشورها، کارهای عالمانه بسیاری صورت گرفته است. از دید محققان، این روابط که در بُعد سیاسی و اقتصادی اهمیت بیشتری دارد، به طور معمول با چهار بخش اروپا، عثمانی، هند و ازبکان است.<sup>۱</sup> سیاست ایران در بخش اروپایی با تحولات منطقه خلیج فارس نیز مربوط بوده و در این میان، اشاراتی هم به برخی از امیران این منطقه می‌شود. مع الأسف در میان این آثار، اشاره‌ای به روابط ایران و حجاز نشده است. این در حالی است که در آن روزگار، همه ساله، شمار فراوانی زائر از ایران راهی حرمین شریفین می‌شدند و علاوه بر آن، جمعی از عالمان و فقیهان شیعه از ایران در آن دیار اقامت داشته‌اند.

بیشتر در باره دو موضوع «زائران» و «اقامت برخی از علمای ایرانی در حرمین»، در مقاله «پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین شریفین در دوره صفوی»<sup>۲</sup> به بحث پرداختیم<sup>۳</sup> و اکنون در این مقاله، به دو نکته دیگر در ضمن دو فصل، می‌پردازیم:

**الف:** ارتباط سیاسی حکام صفوی با اشراف مکه، که از طرف سلطان عثمانی برای حکومت بر حجاز منصوب می‌شدند.

**ب:** مهاجرت سادات مدینه به ایران عصر صفوی، که آثار فرهنگی و مذهبی در دو طرف از خود برجای گذاشت.



## فصل اول :

### شاه صفوی و شریف مکه

در بارهٔ روابط اشراف مکه با دولتمردان صفوی، اطلاعات قابل توجهی در دست نیست. اما مسلم است که حجاز در این زمان زیر سلطهٔ عثمانی‌ها بود و دولت مستقلی نداشت؛ بنابراین نباید انتظار داشت که به عنوان یک دولت مستقل، طرف خطاب دولت صفوی قرار گیرد. اما به هر روی، دولت اشراف، هم به دلایل مذهبی و هم استقلال نسبی خود و نیز به دلیل مسألهٔ حج، با ایرانی‌ها روابطی داشته‌اند، که به‌طور پراکنده در مقالهٔ پیشگفته، به آن اشاره کرده‌ایم. از آن زمان، تنها یک سفرنامه، آن هم به صورت منظوم<sup>۴</sup> برجای مانده که در آن، آگاهی‌های اندکی در این زمینه وجود دارد. مطالب پراکندهٔ دیگر، در آثار مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی و میرزا عبدالله افندی آمده است که هیچ‌کدام به نوع مناسبات میان دولتمردان صفوی با اشراف اشاره‌ای ندارند.

آنچه می‌ماند و خوشبختانه برجای

مانده، یک نامهٔ مفصل عربی است که از سوی شاه عباس دوم (سلطنت از ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷) برای شریف مکه ارسال شده است. متن این نامه توسط عالم بزرگ نیمهٔ دوم قرن یازدهم هجری، مرحوم آقاحسین خوانساری (م ۱۰۹۸) نگاشته شده است. به نظر می‌رسد این نامه برای شریف زیدبن محسن نگاشته شده است؛ زیرا وی از سال ۱۰۴۰ تا ۱۰۷۷ امارت مکه را در اختیار داشته است.<sup>۵</sup>

نامهٔ یاد شده در بارهٔ دشواری‌های راه حج از طریق بصره است که گستردگی آن سبب تعطیلی امر حج از سوی دولت ایران شده است. اندکی بعد، حاکم بصره به شاه ایران قول داده است تا از این دشواری‌ها بکاهد و در عوض از دولت ایران خواسته است تا اجازهٔ عبور کاروان‌های حج ایرانی را از آن مسیر بدهد. نامهٔ یاد شده توضیحاتی در این باره برای شریف مکه است.

از آنجا که همین یک نامه مغتم بوده و بر حسب اطلاع ما تا کنون به چاپ نرسیده، متن آن را در اینجا می‌آوریم. پیش از آن شرحی در بارهٔ مجموعه‌ای خطی که این سند در آن درج شده و در کنار آن نامه‌های با ارزش دیگری هم در





ارتباط با شرفای مکه درج شده، به دست می‌دهیم:

مجموعه‌ای با عنوان «مکاتبات» با شماره ۱۱۶۳۹ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی رحمته‌الله نگهداری می‌شود که حاوی چندین متن مختلف است. در جمع این مکاتبات ادبی، نامه‌هایی دیده می‌شود که از میان آنها، نامه شاه عباس دوم به شریف مکه، که به انشای آقا حسین خوانساری نگاشته شده، تاریخی‌تر و قابل استفاده‌تر است. اما در دیگر نامه‌های آن نیز مطالب سودمندی وجود دارد. اصل مجموعه به عنوان یک متن ادبی، فراهم آمده از نامه‌ها و منشآت و وقف‌نامه‌های عربی، با خطی زیبا نوشته شده و دارای «سرلوحه‌ای با زمینه طلا و لاجورد گل و برگ مرصع اسلیمی به سبک اواخر دوره صفوی» است.<sup>۶</sup>

در ابتدا، نامه‌ای ادبی آمده که بیشتر به هدف ارسال سلام و دعاست. نامه دوم با عنوان «جواب مکتوب شریف سعد بن زید»<sup>۷</sup> است که تنها اشارات تاریخی آن به مسأله راه‌های حج و تأمین امنیت حجاج می‌باشد. (برگ ۹-۵) ممکن است این پاسخ از آقا حسین خوانساری باشد که در آن از شریف مکه که از

سادات حسنی و فردی مقتدر بوده، به خاطر تلاشش در راه تأمین امنیت، ستایش شده است. نامه بعدی با عنوان «ایضا پاسخ دیگری به همان مکتوب شریف سعد»، در ستایش او و تمجید از نامه اوست. (برگ ۱۲-۹) نامه بعدی از سعد بن زید شریف مکه (میان سال‌های ۱۰۷۷-۱۱۱۳) به فرزندش سعید است که باز به لحاظ ادبی در این مجموعه آمده است. (۱۶-۱۵) عناوین نامه‌های بعدی عبارت است از: «جواب مکتوب شیخ سعدان» (برگ ۱۷) «جواب مکتوب شیخ ناصر الاحسانی» (برگ ۱۹)، «جواب نامه دیگر او» (برگ ۲۰) «جواب کتاب لبعض الاحباب» (برگ ۲۱) «جواب سید فرج‌الله خان والی حویزه فی البشارة بفتح البصرة» (برگ ۲۳) «جواب السيد عبدالمحسن المکی» (برگ ۲۴) و چند نامه متفرقه دیگر که برخی جنبه تاریخی نیز دارد. و با «جواب کتاب الشریف سعد بن زید» (برگ ۴۸) «ایضا جواب مکتوب بعض شرفاء مکه» (برگ ۵۰) «جواب مکتوب بعض سادة فضلاء مکه» (برگ ۵۱) «کتاب الی الشیخ بنی خالد» (برگ ۵۵) که مربوط به راه بصره می‌باشد؛ (... إن فی فتح طریق البصرة یفتح لکم أبواب النصرة و تستفدون

بذلك فوائد غزيرة و لكس فيها منافع كثيرة و قد رخص من ذلك السبيل وفد حجاج بيت الله الحرام و رهط المعتمرين المتمتعين بادراك المشاعر العظام و اذن لهم في هذه السنة و أجر من أحسن اليهم أجر من جاء بالحسنة... برگ ۵۶).

«جواب مكتوب بعض مشايخ مكة» (برگ ۵۷) «من جملة المكاتب ايضا الى شرفاء مكة» (برگ ۵۹-۵۸) «كتب ايضا الى شريف مكة» (برگ ۶۳-۶۰) اين نامه طرحی از يك نامه سلطانی است كه به شريف مكة نگاهشته شده تا از زائر ایرانی خاصی كه از وی در این نامه یاد نشده (تنها با تعبیر فلان آمده) مراقبت کرده، به او احترام بگذارند. «نامه دیگر به ابن الشریف» (برگ ۶۳) این نامه هم مانند نامه پیشین است. «وكتب ايضا الى المولى شريف مكة» (برگ ۶۶) «و من اجوبة المكاتب المكية» (برگ ۶۹) «و منها ايضا» (برگ ۷۰) این نامه‌ها بیشتر از همان نوعی است كه اشاره شد. در این زمان، برخی از اعضای خاندان سلطنتی یا کسانی از علما به حج مشرف می شدند و همراه خویش از این نامه‌های توصیه به اشراف مكة می بردند. «و منها ايضا الى بعض مشايخ مكة» (برگ ۷۱).

در ادامه دو متن برای وقف قرآن، متن نوشته شده در پشت ترجمه کتاب «مفتاح الفلاح» [شيخ بهای]، چند دیباجه از جمله دیباجه کتاب «وقایع الشهداء»، متنی كه پشت كتاب تفسیر «كنز الدقایق» بوده، دیباجه رساله در «شرح حدیث البيضة»، قبالة وقف كتاب «الصحاح» و چند نمونه متن دیگر آمده است. برخی از آن متن‌ها عباراتی است كه در شهادت نامه‌های نوشته شده در كناره وقف نامه‌ها بكار می رود كه جالب توجه است.

آخرین متن در این نسخه، نامه شاه عباس دوم به شریف مكة است كه آقا حسین خوانساری آن را نگاهشته است: «كتبه النحریر العلامة آقا حسین خوانساری - قدس الله روحه الى السلطان الأعظم - شاه عباس الثاني الى شريف مكة» (برگ ۹۵-۹۲):

نامه شاه عباس دوم به شریف مكة

الحمد لله الذي شرف مكة المباركة و صيرها أم القرى و الأمصار، و جعل المولودين الذين نشأوا في ذيلها و ربيا في حجرها أفضل من كل مولود لف [يلف] في قماط الليل و النهار، أعني





جدنا و نبينا محمد، سيد الكونين الذي أُسرى به من المسجد الحرام إلى السماء، و رأى عند سدرة المنتهى ما رأى، و ارتقى إلى مقام قاب قوسين، و كان الله هو الذي رمى إذ رمى؛ و أبانا و إمامنا علياً [ثاني الثقلين] الذي وضعته أمه في بطن بيت هو أول بيت وضع للناس و رفعه ربُّ هذا البيت و طهره و أذهب عنه و عن أهل بيته جميع الأرجاس و و الأدناس - صلوات الله و سلامه عليهما و آلهما المعصومين الأخيار و أولادهما الطيبين الأطهار - أجدادنا الأئمة [الإمامين] العظام و آبائنا [الميامين] الغر الكرام ما لم تُعد جمار البطحاء و لاتحصى حصى البيداء.

أما بعد: فإنّ القرابة القريبة العلوية و الرّحم الماسّة الفاطميّة، تستدعي أن يكون لا يزال من حضرتنا العليّة و سُدتنا السنيّة هدايا نسائم تسليمات تهبّ من مهبّ الشفقة و المودّة و تحائف روائح تَفُوح منها نفحة العطفة و المودّة توجّه تلقاء نجد المجد و تهامة الشهامة، و تنحّي شطر مسجد العزّ و مشعر الكرامة؛ يعنى حضرة من خصّه الله تعالى بالنسب الطاهر المصطفوى و الحساب الزاهر المرتضوى، و حباة الشوكة الباهرة

والرفعة الظاهرة، و أعطاه المجد الرفيع و القدر المنيع، و جعله من أهل بيتٍ أنبتهم الله نباتاً حسناً بواد غير ذى زرع، [ و صيره من أشرف اصل و الكرم فرع ] و عظّمه [كرّمه] بملازمة حرمة الشريف الذي يأوي إليه كلّ قويّ و ضعيف، و شرفه بخدمة بيته العتيق الذي يؤتي من كلّ فجّ عميق، زاده الله سبحانه تعظيماً و تبيجلاً كما فرض حجّه على من استطاع إليه سبيلاً، و هي الحضرة الشريفة الشريفة الحسنيّة، لازالت مهبطاً للفيوضات البهيّة و الفتوحات السنيّة و يقتضي أن يكون دائماً جنابهم الشريف ملحوظاً بعين العناية السلطانية و جانبهم المنيف مراعى حقّ الرعاية الخاقانيّة. فما زال إن شاء الله الرّحمن ركن المودّة بين الجانبين إلى قيام الساعة ركيناً و حبل المواصلّة بين الطرفين الى يوم القيامة متيناً.

ثمّ المنهّي الى جنابهم العالى، إنّ قبل ذلك بسنين و صل إلى شريف مسامع حضّار المجلس الأعلى الخاقانى - ما برح محفوظاً [محفوظاً] بالنصر و التأييد السبحاني - أنّ قوافل الحاج و المعتمرين الأيمن لطواف بيت الله الذي من دخله كان من الأيمن، القاصدين لزيارة رسوله

سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَائْتَمَهُ الْكِرَامِ  
 الْمَعْصُومِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -  
 الَّذِينَ يَجِيئُونَ مِنْ بِلَادِنَا  
 الْمَحْرُوسَةِ - حَرَّسَهَا اللَّهُ تَعَالَى - يَصِلُ  
 إِلَيْهِمْ فِي الطَّرِيقِ مِحْنٌ كَثِيرَةٌ بَدَنِيَّةٌ وَ  
 مَالِيَّةٌ وَيَصِيبُهُمْ بَلَايَا عَظِيمَةٌ جَسَمَانِيَّةٌ  
 وَنَفْسَانِيَّةٌ مِنْ جِهَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ طَرَائِقَ  
 [أَنْحَاءٍ] شَتَّى. حَتَّى يَكُونَ يَسْتَلْبُ مِنْهُمْ  
 اللَّصُوصَ وَ الذُّؤْبَانَ ثِيَابَهُمْ وَ أَسْلَابَهُمْ وَ  
 جَمِيعَ مَا كَانُوا يَتَمَتَّعُونَ، وَ يَذَرُونَهُمْ  
 بِالْبَيْدَاءِ بِأَيْدِيهِمْ وَ يَحْلُونَهُمْ مَنْزِلَةً مَا كَانُوا  
 يَحْرَمُونَ.

وَمَعَ ذَلِكَ، لِأَجْلِ تَسْوِيفِ  
 الْمُبَاشَرِينَ لِإِمَارَةِ الْحَاجِّ فِي الْخُرُوجِ  
 وَتَأْخِيرِهِمْ فِي الذَّهَابِ، وَبِسَبَبِ تَوَقُّفَاتِ  
 فِي أَثْنَاءِ الطَّرِيقِ مِنْ شَوْمَةِ سَمَاجَةِ  
 الْأَعْرَابِ، يَتَّفَقُ فِي بَعْضِ السَّنِينَ أَنْ  
 يَفُوتَهُمُ الْحَجُّ إِذْ لَمْ يَدْرِكُوا الْمَوْقِفَيْنِ  
 وَيَرْجِعُونَ مِنْ هَذِهِ الشَّقَّةِ الشَّاقَّةِ خَائِبِينَ  
 بِخُفَى حِينٍ.<sup>٨</sup>

وَلَمَّا كَانَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ، لَمَّا  
 فِيهَا مِنَ الْمَخَاطِرَةِ بِالْأَنْفُسِ وَ الْأَمْوَالِ،  
 الْإِسْتِطَاعَةِ الَّتِي هِيَ شَرْطُ وَجُوبِ الْحَجِّ  
 عَلَى مَا قَالَ الْمَلِكُ الْمُتَعَالِ مَفْقُودَةً، إِذْ مِنْ  
 جَمَلَتِهَا تَخْلِيَةُ السَّرْبِ، وَظَاهِرٌ أَنَّهَا لَيْسَتْ  
 حِينَئِذٍ مَوْجُودَةً وَ [كَأَنَّ] لَمْ يَكُنِ الْحَجُّ

فِي هَذِهِ الصُّورَةِ وَاجِبًا وَ لَا مِثْلَ هَذَا  
 السَّفَرِ سَائِعًا، فَلَا جَرَمَ قَدْ صَدَرَ عَنْ مَوْقِفِ  
 السُّلْطَنَةِ الْعَظْمَى الْحُكْمَ بِمَنْعِي الْقَوَافِلِ  
 وَ الْوُفُودِ وَ سَدِّ الطَّرِيقِ وَ الصَّدُودِ امْتِثَالًا  
 لِأَمْرٍ اللَّهِ وَ شَفَقَةً عَلَى خَلْقِ اللَّهِ وَ حِمَايَةَ  
 لِلرَّعِيَّةِ لِأَرْعَايَةَ لِلْحَمِيَّةِ.

وَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ أَرْسَلَ حَاكِمَ  
 الْبَصْرَةَ إِلَى خِدْمَتِنَا وَ اسْتَدْعَى مِنْ  
 حَضْرَتِنَا أَنْ نَرْخِّصَ الْحَاجَّ [وَ نَفْتَحَ هَذَا  
 الطَّرِيقَ] وَ شَرْطُ أَنْ لَا يُؤْخَذَ مِنْهُمْ مِنْ  
 كُلِّ نَفَرٍ سِوَى الْجَمَّالِ وَ الطَّبَّاحِ وَ الْبَرِيدِ  
 فِي الذَّهَابِ وَ الْعُودِ جَمِيعًا مِنْ كُلِّ جِهَةٍ  
 وَ عَلَّةٍ، أَزِيدُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَحْمَرَ نَقِيرًا وَ  
 لَاقَطْمِيرًا، [وَ أَنَّهُمْ لَا يَصِيبُهُمْ ظَمًا  
 وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ  
 وَ لَا يَظْلَمُونَ نَقِيرًا] وَ أَنْ لَا يَدْعَ أَنْ يَصِلَ  
 إِلَيْهِمْ أَذَى مِنَ الْأَعْرَابِ قَلِيلًا وَ لَا كَثِيرًا،  
 وَ تَعَهَّدَ أَنْ يَزْعَجَهُمْ [يَنْفِرَهُمْ] مِنْ الْبَصْرَةِ  
 الْيَوْمَ الْأَوَّلَ أَوْ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ ذِي الْقَعْدَةِ  
 وَ لَا يَقِيمُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ بِقَدْرِ قَوْمَةٍ وَ  
 لَاقَعْدَةٍ.

وَلَمَّا كَانَ حِينَئِذٍ مَظْنَّةٌ أَنْ يَكُونَ مَنَعُ  
 الْحَاجِّ فِي هَذَا الْحَالِ، مَعَاذَ اللَّهِ صَدًّا عَنِ  
 سَبِيلِ اللَّهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - وَ مَنَعًا لِمَسَاجِدِهِ أَنْ  
 يَذَكَرَ فِيهَا اسْمَهُ، فَأَجَبْنَا مَسْئُولَهُ  
 [وَ أَسْعَفْنَا مَأْمُولَهُ] وَ رَخَّصْنَا الْحَاجَّ





والعمّار و أنفذنا الأحكام المُطاعة  
والفرامين النافذة الى خواتين [خواقين]  
الأطراف و الأقطار بأن يجهّزوا القوافل  
و يسبّلوها [السوابل، و يتوجّهوا] من  
درب [صوب] البصرة [الى الأرض  
المقدّسة التي بالتهامة، بادين من كلّ باير  
و عامر، آتين رجالاً و على كلّ ضامر،  
جائين من نائي البلاد و جابين للبوادي  
الصخرة الوعرة من كلّ واد] ليحيبوا  
الدّعوة الثّامّة الخليّة و يدعو في تلك  
المقامات الكريمة، لدوام هذه «الدولة  
القائمة الصّفوية الإسماعيليّة».<sup>١٠</sup>

و حيث كان خدامكم الكرام لايزال  
يسعون في رعاية الحجاج و الزوّار،  
سيّما أهل هذه البلاد و الأمصار و يبألون  
جدّاً بمراقبة أحوالهم و لا يألون جهداً في  
محافظة أنفسهم و أموالهم، و لا يتركون  
أن يصل اليهم أذى و ظلم من أحد من  
الناس<sup>١١</sup> و يكونون لهم بمنزلة الحفظة  
والحرّاس، أمرنا أن يؤخذ من كلّ رأس  
منهم الآ ما استثنى خمسة حمر سوى  
الثلاثين المذكور، و يرسل الى خدمتكم  
على سبيل النذر و الهدية، ازدياداً  
للمحبّة و المودّة و مجازاة للمشقة التي  
يتحمّلها خدمتكم السنيّة.

فإنّ طريقة الإخلاص و الصّفوة

التي لايزال يسلكها تلك الزمرة الشريفة  
الشريفية بالنسبة الى هذه السلسلة العليّة  
الصفويّة، أن لا يقصّروا في إكرام القوافل  
التي تجيء من ظهر البصرة و كفّ أيدي  
الناس عنهم ببطن مكّة، كيف و هم  
أضياف الله و أضيافكم و إكرام الضيف  
من سنن أكارم أسلافكم، و أن لا تدعوا  
أحدّاً أن يكلفهم بالرجوع من طريق  
آخر<sup>١٢</sup> و يجعلهم اليه ملجأ، إذ قد سمعنا  
أنّ في السنين السابقة كان يلحقهم  
خسران عظيم من هذه الجهة.

ثمّ إن كان الأمر بعد ذلك على ما  
شرطوا و لم يغيروا شيئاً ممّا تعهدوا  
و أخرجوا القوافل حيث ما التزموا  
و حفظوهم من شرّ الإخوة اللئام و  
الأعراب الجفاة الطّغام و أوصلوهم إلى  
ذلك البلد الأمين في سعة الوقت آمين  
و رجعوهم من الطّريق الذي أسلكوهم  
منه سالمين غانمين، فائزين بالمئني  
و المرام، [مدركين بالمشاعر العظام،  
طائفين بالبيت الحرام، عاكفين بين الركن  
و المقام] و مشرفين بزيارة بيت الله  
و رسوله و الأئمة الكرام - عليهم  
صلوات الله تعالى إلى يوم القيام -  
[عايدين عقيب الاحلال إلى ما كانوا  
عليه من الاحرام، راجعين بعد البلوغ



والكمال إلى يوم يخرجون من الاحرام، حيث يعرفون عن الثياب التي خاطتها أيديهم من الخطيئات و الاجرام و يتطهرون بصب ذنوب من ماء زمزم الغفران من جميع الذنوب و الآثام] فذاك هو [المستبغى والمرام] المراد و يكون دائماً بعون الله تعالى و حسن توفيقه هذا الطريق الإلهي مفتوحة في جميع البلاد و القوافل و الوفود من الأطراف و الأكناف لاتزال في كل سنة تربو و تزداد.

و هذا الأمر العظيم [و الخطب الجسيم] مع قطع النظر عن حصول الثوبات العظيمة الأخرية تكون سبباً لأن تصير تلك البلاد الطيبة الكريمة المعمورة و سكانها و قطانها باليسر و الخصب و رفاه الحال و فراغ البال مغمورة، و أن يشهدوا من أجل كثرة اختلاف الناس و ترددهم إليهم منافع عظيمة، و يستفيدوا فوائد جسيمة.

و إن لم يقيموا على ما قالوا، و غيروا أمراً ممّا قرّروا، و بدّلوا شيئاً ممّا عيّنوا، فيلزم علينا إذن برخصة الشرع القويم أن لا نرخص أحداً بعد ذلك في سلوك هذا الطريق المستقيم و نحرّمهم من هذه الفوائد و نقطع عنهم تلك العوائد و يكون إثمهم على الذين يبدّلونه

و يرون عاجلاً و آجلاً مكافاة ما صنعوا، و يجزون في الأولى و الآخرة جزاء ما فعلوا، و لبئس ما يصنعون و ساء ما يفعلون و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

خلاصه ترجمه: در این نامه با یاد از این که شهر مکه شهری است که محمد ﷺ و علی علیه السلام در آن به دنیا آمده اند و به خصوص، امام علی علیه السلام در کعبه متولد شده است، بر رابطه خویشاوندی دو دولت صفوی و اشراف به دلیل سیادت تأکید شده و همان را زمینه فرستادن درودها و سلامها از سوی دربار صفوی به سوی نجد و تهامه و مسجد و مشعر؛ یعنی دربار اشراف کرده است. در مقدمه آرزو شده است که روابط دو جانبه تا قیام قیامت بر اساس مودت و دوستی پایدار بماند.

سپس در باره هدف اصلی از این نامه آمده است: چند سال قبل، سلطان ایران شنید که قافله های حج و عمره، که از ایران به مکه اعزام می شوند، در راه گرفتار صدمات مالی و جسمی فراوانی شده و بلا یای عظیمی از جهات مختلف بر آنان فرود می آید؛ به طوری که دزدان، دارایی و لباس و وسائل آن را می گیرند.





علاوه بر آن، به خاطر اهمال  
مباشترین راه نسبت به ورود و خروج و  
ایجاد تأخیر در حرکت کاروان‌ها و به  
سبب توقفاتی که اعراب میان راه ایجاد  
می‌کنند، در برخی سال‌ها، زمان حج از  
زائران فوت می‌شود؛ چرا که آنان موقوف  
عرفه و مشعر را درک نمی‌کنند و از این راه  
دشوار و با این همه زحمت، دست‌خالی  
بر می‌گردند.

در چنین وضعیتی که ترس جانی و  
مالی وجود دارد، «استطاعت» که شرط  
و جوب حج است، از میان می‌رود؛ طبعی  
است حج در این وضعیت واجب نخواهد  
بود و طبعی است چنین سفری روانیست.  
به همین دلیل از سوی سلطان ایران،  
فرمان تعطیلی حج و منع قافله‌ها صادر  
شد؛ کاری که بر اساس امثال دستور  
خداوند و ملاحظه حال رعیت بود.

امسال حاکم بصره نماینده‌ای نزد ما  
فرستاد و از ما خواست تا به کاروان‌ها  
اجازه حرکت دهیم. وی شرط کرد که جز  
از شتردار و آشیزوبرید دررفت و برگشت،  
به هر جهت و علتی، بیش از سی سکه  
طلا، در نمی‌نگیرد و اجازه ندهد تا اعراب  
آزار و اذیتی به آنان برسانند. همچنین  
متعهد شد که روز اول یا دوم ذی‌قعدة

آنان را از بصره حرکت دهد و جز به اندازه  
ضرورت آنان را میان راه معطل نکند.

از آنجایی که تصور بر این بود که  
در چنین وضعیتی دیگر منع حجاج از  
حج روا نیست، به درخواست او پاسخ  
مثبت داده و دستورات و فرامین خود را  
به خان‌های اطراف و اکناف صادر کردیم  
تا قافله‌ها را آماده کرده، از راه بصره  
روانه سازند تا به دعوت ابراهیم پاسخ  
دهند و در آن مقامات برای دولت صفویه  
اسماعیلیه (به نام شاه اسماعیل) دعا کنند.

از آنجا که مأموران بزرگوار شما  
همیشه در رعایت حال حجاج و زوار، به  
ویژه زائرانی که اهل بلاد و شهرهای ما  
هستند، می‌کوشند و از هیچ کوششی در  
حفاظت از جان و مال آنان دریغ نمی‌کنند  
و اجازه نمی‌دهند که از سوی احدی بر  
آنان آزار و ستمی برود و به منزله  
نگاهبانان آنان هستند، ما هم دستور  
دادیم که از هر نفر - به جز موارد استثنا -  
پنج سکه طلا، منهای آن سی سکه، گرفته  
شده و بر سیل نذر و هدیه به شما پرداخت  
شود تا رشته‌های محبت و الفت استوار  
شده و تسکینی بر مشقت و رنجی باشد  
که در این خدمت خود متحمل می‌شوید.  
طریق اخلاص و دوستی که پیوسته



که شاهد رفت و آمد مردمان از هر نقطه به آنجا هستند. اما اگر به شروط خود پایبند نباشند، در این صورت ما به لحاظ شرعی، به احدی اجازه حرکت در این مسیر را ندهیم و آن نواحی را از این همه فواید محروم گردانیم. گناه آن هم بر عهده کسانی است که شروط را عوض کرده‌اند و آنان پاداش عمل خود را می‌بینند.

\*\*\*

این نامه به نوعی روشنگر برخی از دشواری‌های سفر حج در دوره صفوی است. نمونه زنده این دشواری‌ها را در سفرنامه بانوی فرهیخته و شاعره اصفهان در دوره اخیر صفوی می‌توان دید که به زبان شعر، بخشی از آنها را یاد آور شده است.<sup>۱۳</sup>

## فصل دوم:

### رفت و آمد اشراف بنوحسین

#### مدینه به اصفهان

بر اساس اطلاعاتی که در باره گرایش مذهبی سادات حرمین - که اصطلاحاً به آنان «اشراف» گفته می‌شود<sup>۱۴</sup> - در اختیار است، می‌توان چنین اندیشید که به‌طور کلی، هر دو گرایش تشیع و تسنن در آنان

آن دستگاه شریف با این دولت علیّه صفویه دارد، اقتضا می‌کند تا در اکرام به قافله‌ها که از طریق بصره می‌آیند کوتاهی نکرده، دست اهل مکه را از تجاوز به آنان باز دارند. چون آنان میهمانان خدا و شمایند و کرامت در حق میهمان از سنن اسلاف بزرگوار شماسست، اجازه ندهند کسی آنان را مجبور کند تا از راه دیگری برگردند که در سال‌های پیش، از این بابت، ضررهای زیادی پیش آمده است.

اگر بر شروط خود باقی مانده و چیزی از آن را تغییر ندادند و قافله‌ها را همان‌گونه که ملتزم شده‌اند حرکت داده و از شرّ اعراب حفظ کرده، در وقت مناسب آنان را به مکه رساندند و از همان راهی که برده‌اند باز گرداندند، در حالی که آنان به فیض زیارت بیت‌الله الحرام و حرم پیامبر ﷺ نائل آمده‌اند، مقصود حاصل شده است. طبیعی است که در این صورت، راه حج در تمامی بلاد و برای همه کاروان‌ها از هر نقطه باز است و هر سال بیشتر و بیشتر خواهد شد.

این کار بزرگ، علاوه بر ثواب عظیم اخروی آن، می‌تواند وسیله‌ای برای آبادانی آن سرزمین مقدس و ثروتمندی و رفاه حال ساکنان آنجا باشد



وجود داشته است. در این باره دو یادآوری مناسب است:

نخست آن که، سادات شیعه مذهب، در بسیاری از موارد به دلیل سلطه دولت‌های قدرتمند سنی در این دیار، مجبور به تقیه بوده‌اند.

دوم آنکه، ساداتی هم که سنی بوده‌اند، به دلیل آن‌که از نسل امام علی علیه السلام بودند، به‌طور طبیعی علائق شیعی بسیار شدیدی داشته‌اند. به سخن دیگر، تسنن افراطی در میان سادات و اشراف به ندرت دیده شده است. اما این‌که درصد جمعیتی شیعه و سنی سادات در حرمین تا چه اندازه بوده، نمی‌توان به جایی رسید. دلیل آن نیز دقیقاً همان دو نکته‌ای است که اشاره کردیم.<sup>۱۵</sup>

وجود چنین فضایی به لحاظ گرایش مذهبی در میان اشراف حرمین، راه را برای ایجاد ارتباط میان آنان و دولت شیعه صفوی فراهم می‌کرد. مسأله سیادت خود صفویان از یک سو و علاقه شدید و عمیق این دولت نسبت به سادات، و نیز تشیع دولت صفوی از سوی دیگر، در فراهم کردن زمینه ارتباط میان صفویان و اشراف تأثیر بسزایی

داشت. اشراف با آمدن به ایران، انتظار آن را داشتند تا دولتمردان صفوی به آنان توجه کرده و ایشان را مورد حمایت مالی خود قرار دهند که آنان نیز چنین می‌کردند؛ هرچند مواردی نیز وجود داشت که آنان به چیزی دست نمی‌یافتند.<sup>۱۶</sup>

افزون بر ایران، سرزمین هند نیز که ایضاً قبله گاه بسیاری از عالمان و شاعران ایرانی بود، برای اشراف حرمین هم، عرصه گاه مناسبی برای استفاده از مواهب بی حد و شمار آن به حساب می‌آمد. نمونه‌های فراوانی از مهاجرات سادات مدینه به هند را سید ضامن بن شدم (زنده ۱۰۹۰) در «تحفة الأزهار» آورده است.

به علاوه، کسانی از سادات که در زمره عالمان بودند، در اصفهان و دیگر شهرهای ایران با علما ارتباط برقرار کرده و نزد آنان به شاگردی می‌نشستند و اجازه روایتی و علمی دریافت می‌کردند. در این زمینه، آنان همانند برخی از طلاب و علمای بحرین، جبل عامل و عراق - بیشتر از حله و نجف و کربلا - عمل می‌کردند که برای تحصیل، تدریس و بهره‌گیری از دیگر زمینه‌های علمی و کتابخانه‌ای، پس

از تشکیل دولت صفوی به دیار عجم رفت و آمد می‌کردند.

باید توجه داشت که حضور این قبیل افراد که دستشان از نسخ خطی آثار شیعی هم خالی نبود، به نوعی در انتقال بخشی از فرهنگ شیعه از مناطق عربی به ایران کمک کرده است. در واقع تشیع ایران در این برهه، در درجه نخست از شهرهای عراق، سپس از جبل عامل و بحرین و در مقیاس کمتری از ناحیه سادات و اشراف حرمین بوده است. همچنین، به‌طور متقابل، ارتباط اشراف حرمین با ایران، سبب تقویت تشیع در آن دیار نیز می‌شد.<sup>۱۷</sup> این ارتباط از طریق علمایی نیز که از ایران به حرمین رفته، در آنجا مجاور می‌شدند، تقویت می‌گردید که نمونه‌هایی از آن را در جای دیگر آورده‌ایم.<sup>۱۸</sup> به علاوه، حضور اینان سبب تقویت ادبیات عرب در ایران می‌شد. بیشتر این افراد شاعران و منشیانی بودند که نثر و نظم فراوان می‌گفتند.<sup>۱۹</sup> نمونه بسیاری از این اشعار را در «تحفة الأزهار» می‌توان یافت.

جامع‌ترین اطلاعات در باره حضور اشراف مدینه در ایران، و به‌طور خاص اصفهان، در یک اثر علمی ارجمند با

عنوان «تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الائمة الأطهار (علیه السلام)» از سید ضامن بن شدم بن علی (زنده در ۱۰۹۰) آمده است.<sup>۲۰</sup> این اثر که در شرح انساب سادات است، در قرن یازدهم هجری تألیف شده و حاوی اطلاعات فراوانی از رفت و آمد سادات به شهرهای مختلف ایران و روابط آنان با دربار صفوی است. ما در این نوشته، می‌کوشیم اطلاعات پراکنده این کتاب را در این زمینه، به صورتی منظم عرضه کنیم تا بدین ترتیب بخشی از تاریخ روابط صفویان با اشراف مدینه روشن شود.

ابتدا باید به این نکته اشاره کنیم که اشراف مکه، از سادات بنی‌الحسن و اشراف مدینه از سادات بنی‌الحسین بودند. طبعاً ریاست و امارت حرمین در اختیار اشراف مکه بود و اشراف مدینه موقعیت محدودتری داشتند. به همین دلیل، بیشتر، این سادات بنی‌الحسین بودند که به ایران و هند مسافرت می‌کردند. به علاوه تشیع امامی در مدینه نیز ریشه‌دارتر از مکه<sup>۲۱</sup> بود که این نیز خود برای کوچ آنان به ایران و هند مؤثر بود. حضور سادات بنو‌الحسین در جنوب هند، تأثیر خاص خود را در نشر تشیع در





آن دیار داشته است.

مجلد نخست «تحفة الأزهار» شرح انساب سادات حسنی و شرفای مکه است که افزون بر انساب، بخش‌هایی از تاریخ مکه را نیز در بر دارد. مجلد دوم و سوم این کتاب به سادات حسینی اختصاص دارد که ضمن آن نسل تک تک امامان را به صورتی مستقل تا امام عسکری علیه السلام آورده است.

مؤلف «تحفة الأزهار» سید ضامن [بن شدقم بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن شدقم] از سادات حسینی مدینه و از طایفه شداقمه<sup>۲۲</sup> است که مانند اجدادش، عالمی فرهیخته بوده و به‌ویژه در دانش انساب و تاریخ تبخّری ویژه داشته است. این خاندان تا چند نسل منصب نقابت را در شهر مدینه عهده‌دار بودند و سفرهایی به هند و ایران داشتند:

\* نورالدین علی نقیب (بن حسن بن علی بن شدقم) (م ۹۶۰) عالم و نقیب سادات مدینه بود که به درخواست برهان شاه از سلاطین نظام‌شاهیه هند<sup>۲۳</sup> در سال ۹۵۴ به دکن رفت و شخص شاه به استقبال او آمد. وی دو سال بعد به مدینه برگشت و به سال ۹۶۰ در همانجا درگذشت.<sup>۲۴</sup>

\* فرزندش حسن بن نورالدین علی

(۹۳۲ - ۹۹۹) از علما و فضیلاي قابل و شایسته بوده و در شهرهای مختلف ایران نزد شیخ حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهایی) و نیز خود شیخ و عده‌ای دیگر در قزوین و جای‌های دیگر تحصیل کرده است. وی پس از درگذشت پدرش در سال ۹۶۰ نقابت علویان حسینی مدینه را عهده‌دار شد؛ اما دو سال بعد، از این مسؤولیت کناره گرفت. وی در سال ۹۶۳ به دکن و احمدآباد رفت و مورد استقبال حسین نظام شاه پسر برهان شاه قرار گرفت. در آنجا بود که نظام شاه خواهرش فتحشاه را به عقد وی درآورد. وی سپس به شیراز آمده، مدتی در آنجا به تحصیل پرداخت، و پس از آن در سال ۹۶۴ نزد شاه طهماسب (۹۳۰ - ۹۸۵) - طبعاً در قزوین - رفت که شاه اکرام و انعام فراوانی به وی کرد.<sup>۲۵</sup> وی به سال ۹۷۶ به مدینه بازگشت<sup>۲۶</sup> بعدها در سال ۹۸۲ باز به هند رفت و به سال ۹۹۹ در دکن درگذشت که جسدش را به وطنش مدینه آورده، دفن کردند. از وی آثاری برجای مانده است که یکی از آنها کتاب «زهر الرياض و زلال الحیاض» است.<sup>۲۷</sup> محمد فرزند همین حسن (م ۱۰۰۸) از شاعران برجسته است که نثر و نظم فراوان از وی

برجای مانده بوده است.<sup>۲۸</sup>

\* علی بن حسن بن نورالدین علی (۹۷۶-۱۰۳۳) از علما و مؤلفان و فردی نسب شناس بوده است. مادر وی، فتحشاه دختر برهان شاه نظامشاهی است و در همان دکن هم به دنیا آمد. از وی کتاب «زهره المقول فی نسب ثانی فرعی الرسول»<sup>۲۹</sup> یعنی شرح سادات حسینی که در مدینه بودند، برجای مانده است.<sup>۳۰</sup> سید ضامن شرح حال وی و برخی از اشعارش را آورده است.<sup>۳۱</sup> از دیوان وی نیز نسخه‌ای به خط سید ضامن برجای مانده که بی تردید سزاوار نشر است.<sup>۳۲</sup>

\* شدم بن علی بن حسن نیز سیدی جلیل‌القدر و از علما بوده که به سال ۱۰۰۶ متولد شده و نزد علمای مختلف به تحصیل پرداخته است.<sup>۳۳</sup> وی به سال ۱۰۳۸ درگذشته است.<sup>۳۴</sup>

\* سید ضامن بن شدم عالم امامی مذهب است که اطلاعات ارجمندی را در زمینه مورد بحث ما؛ یعنی حضور سادات بنی‌الحسین در ایران و به ویژه اصفهانی صفوی در اختیار ما گذاشته است. وی خود سال‌های متوالی به ایران رفت و آمد داشته و در لابلای کتاب خود؛ یعنی «تحفة الأرهار و زلال الأنهار»

به سفرهایش اشاره کرده است. آخرین تاریخی که از خود برجای گذاشته، سال ۱۰۹۰ هجری است.<sup>۳۵</sup> سید ضامن به شهرها و بلاد زیادی سفر کرده و از جمله در سال‌های مختلفی در شهر اصفهان اقامت داشته است. یکی از همسران وی نیز اصفهانی بوده که از وی دو فرزند با نام زینب و عبدالرسول محمد داشته است.<sup>۳۶</sup> سال‌هایی که وی در اصفهان بوده، به طور پراکنده در میان سال‌های ۱۰۵۲<sup>۳۷</sup> تا ۱۰۸۸<sup>۳۸</sup> است.<sup>۳۹</sup>

### اخبار حضور اشراف بنی‌الحسین در ایران

از مجموعه آگاهی‌هایی که در باره حضور اشراف در ایران صفوی در اختیار داریم، چنین به دست می‌آید که آنان از مهاجرت موقت یا دائم، سه هدف داشته‌اند؛ نخست: زیارت قبر امام رضا<sup>۴۰</sup> دوم: تحصیل علم<sup>۴۱</sup> و سوم: بهره‌مندی از مواهب مادی که شاه یا دیگران ممکن بود به آنان بدهند. این قبیل مهاجران، در مواردی به‌طور موقت به ایران آمده و گاه فرزندان‌شان را نیز همراه خویش می‌آوردند. (تحفه، ۳۷۳/۲) این ممکن بود که به دفعات به





ایران آمده و حتی در اصفهان مدفون شوند. (تحفه، ۴۵۲/۲).

چنان‌که خواهیم دید، اعتنای شاهان صفوی به سادات بنی‌الحسین مدینه، از زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب به این سوی بوده و در دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) در جریان موقوفه مهمی که شاه عباس برای آنان معین کرد، این اعتنا به نهایت خود رسید. بعد از آن، موقوفه مزبور در دوره شاه عباس دوم تجدید شد که قاعدتاً باید تا پایان دوره صفوی ادامه داشته باشد. ما در جریان ارائه اخباری که سید ضامن بن شدقم در باره مهاجرت سادات بنی‌الحسین به ایران و به خصوص اصفهان آورده، اشاراتی به این وقف خواهیم داشت، اما نص صریح آن خبری است که «ولی قلی شاملو» در «قصص الخاقانی» آورده است. متن این وقف‌نامه که مربوط به سال ۱۰۱۴ هجری است، پس از مقدمات، چنین است:

همگی و تمامی و جملگی کاروانسرای واقع در صدر «میدان نقش جهان دارالسلطنه اصفهان مع قیصریه متصل بدان و کلّ بازار دور میدان» مذکور و حمام واقع در حوالی آن،

مشهور به «حمام شاهی» که جمیع آنها احداث کرده کلب آستان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اعلی حضرت واقف است. خلدالله ملکه و اجری فی بحار الخلود فُلْکَه - و در بین صیغه وقف شرط فرمودند که نصف حاصل اجاره موقوفات مذکوره در وجه وظیفه و ارتزاق و مدد معاش سادات عالی درجات «بنی حسین که ساکن و عاکف مدینه طیبه مقدسه باشند»، صرف نمایند، خواه مرد و خواه زن؛ به شرط آن‌که وظیفه و سیورغال و مواجب نداشته باشند و شیعه امامی اثنی‌عشری باشند و شرط زن آن است که بیوه باشد یا بکری که هنوز در حباله زوجیت احدی در نیامده باشد. و چون اختیار شوهر نماید دیگر چیزی به او ندهند. و نصفی دیگر را در وجه وظیفه و مدد معاش و ارتزاق ساکنان و متوطنان نجف اشرف نمایند...<sup>۴۲</sup>

در این زمینه، به بیان نمونه‌هایی که هر کدام به یکی از این اهداف اشاره دارد، می‌پردازیم:

تقی بن علی (عموی سید ضامن) که به هدف زیارت قبور امامان علیهم السلام راهی عراق شده، از آنجا برای زیارت امام



رضای<sup>ع</sup> به ایران آمده و سپس به دربار شاه عباس و شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) رفته است. وی پس از مدتی اقامت در ایران، در سال ۱۰۴۰ به مدینه برگشته اما بار دیگر در سال ۱۰۴۶ به اصفهان بازگشت و در سال ۱۰۴۸ در این شهر درگذشت.

علی فرزند تقی هم در سال ۱۰۵۵ سفری به ایران داشته و بعد از آن سالها در قاهره اقامت کرده و به سال ۱۰۶۵ به مدینه برگشته است. وی توسط شریف زید، امیر حجاز، به نقابت بنی‌الحسین در مدینه منصوب گشته و در این زمان، با گزارش وضعیت سادات مدینه به شاه عباس دوم، از وی خواسته است تا درآمد موقوفاتی را که جد وی شاه عباس اول وقف سادات کرده بوده، باز برقرار سازد که او هم پذیرفته و چنین کرده است.<sup>۴۳</sup>

حسین بن حسن بن علی (عموی سید ضامن و متولد ۹۷۸) پس از تحصیلات اولیه، عازم ایران شد تا از عالمان این دیار بهره علمی ببرد. وقتی اوصاف وی را برای شاه عباس اول گفتند، او را به مجلس عالی خود طلب کرد. وی در فقه مطالعاتی داشت و محل رجوع بود. شاه

در حق وی انعامی شایسته کرده، مقرری‌های فراوانی قرار داد که از آن جمله، پرداخت ۱۵۰۰ تومان در یک مرتبه بود. پس از آن بجز قرار پرداخت مخارج او، سالانه دو یست تومان برای او قرار داد که وی چیزی از آن را نگرفت. شاه او را در مجلس خود در کنار یکی از سادات حسنی با نام سیدهاشم عجلانی قرار داد که بر اساس نزاعی که میان سادات حسینی مدینه و سادات حسنی مکه بود. او از این کار ناراحت شد. پس از آن، سید مزبور عازم حویزه شده، نزد حاکم آن دیار رفت که مقرری در حد سالانه دو یست تومان، و پنجاه محمدی برای هر روز بجز مخارج روزانه او قرار کرد و وی هم نزد او ماند. سپس به بصره رفت و در راه بازگشت به وطن مفلوج شد. وقتی خواست به حویزه بازگردد، در راه درگذشت؛ جسدش را به کربلا برده، دفن کردند. (تحفه، ج ۲، صص ۲۹۲ و ۲۹۳).

علی بن فواز بن جماعه، از ساداتی است که در ابرقوی ایران فرزندان از وی بر جای مانده است؛ از جمله فرزندانش شهربابان است که مادرش سیده‌ای کاشانی بوده است. فرزندی هم با نام





اسماعیل داشته، که مادرش ابرقویی بوده است. (تحفه، ج ۲، ص ۳۷۴)

سلیمان بن محمد (از عموزادگان سید ضامن) برای زیارت قبور ائمه و تحصیل علم به عراق آمد. پس از آن به ایران شتافت و از محضر شیخ بهایی و میرداماد و دیگران بهره برد. زمانی که شاه عباس وصف وی را شنید، او را نزد خود خوانده، به وی سخت احترام و اکرام کرده، جدای از آنچه همان لحظه به او بخشید. در اوده - در هند - نیز حواله‌ای به وی اعطا کرد. شاه عباس، از وی احوال بنی‌الحسین یعنی سادات و اشراف مدینه را پرسید که وی احوال آنان را برای شاه بازگفت. پس از آن از شاه خواست تا برای آنان چیزی از (وقف) قرار دهد تا منفعتش عاید آنان شود. همین امر سبب شد تا شاه عباس وقفی را برای آنان قرار دهد تا حاصل آن به اهالی حرمین شریفین و مشاهد مشرفه ائمه برسد. (تحفه، ج ۲، صص ۲۶۰ و ۲۶۱).<sup>۴۴</sup> بعدها شاه عباس دوم، بار دیگر آن را احیا کرده مستمری سادات را می‌پرداخت.

محمد بن جویر از سادات آل‌مُهَنَّا، که سیدی جلیل‌القدر و متقی بود،

روزگاری را در هند گذراند و رفاقتی هم با حسن (جد سید ضامن) داشت. پس از آن به عراق عرب و عجم آمده، به تحصیل علوم پرداخت و سپس به وطن خویش بازگشت. این محمد، همسری شیرازی گرفت که فرزندش جابر از او بود. همچنین دختری با نام دلالا داشت که مادرش زنی ترك بود. (تحفه، ج ۲، ص ۳۳۶) علی و جابر دو فرزند محمد، هر دو در شمار علمای فقیه و ادیب بودند. جابر که در علوم مختلف دست داشت و شاگرد حسن (جد سید ضامن) بود، سفری هم به ایران داشت که هدفش استفاده علمی بود (بقصد الاستفاده و النقل عن العلماء العاملين الفضلاء المجتهدين). پس از آن از طریق لحسا به وطنش بازگشت و مدتی بعد راهی دارالسلطنه صفویه؛ یعنی اصفهان شد.

سید ضامن می‌گوید: وی در اصفهان درگذشت و قبرش در مقبره «هارون ولایت» است که گویند از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است. فرزند وی محمد در سال ۱۰۴۸ به اصفهان آمد و همانجا درگذشت که وی را کنار قبر پدرش دفن کردند. حسن بن جابر نیز در

شیراز ماندگار شد. (تحفه، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۳۳۸).

در واقع کسانی از اشراف و سادات مدینه که به ایران می آمدند، همسرانی از مردم این شهر می گرفتند.<sup>۴۵</sup> نمونه آنان مبارک بن علی از سادات مدینه بود که مادرش زنی اصفهانی بود. (تحفه، ج ۲، ص ۳۱۴) این در حالی بود که اشراف، به دلیل سیادت، حاضر به تزویج دختران خود به ایرانی های غیر سید - و حتی سید - نبودند.

عامربن بدیوی از سادات مدینه است که به ایران آمد و نزد شاه عباس رفته، شاه برای او از موقوفات دو روستای کلیل<sup>۴۶</sup> و سرمه<sup>۴۷</sup> سالی بیست تومان تبریزی قرار داد. وی این پول را تا زمان مرگش می گرفت. وی سه پسر با نام های محمدباقر، محسن<sup>۴۸</sup> و قاسم داشت که مادرشان ایرانی بود. با این حال، به آنان توصیه کرد که: «أن لا یزوّجا البنّت من الأعاجم و إن كانوا صحیحی النسب إلاّ لبنی أعمامه بنی حسین أهل المدینة». (تحفه، ج ۲، ص ۳۱۵) در این باره، حتی در موردی که مردی از کُردها زنی از سادات مدینه گرفته بود، اقوام وی به سراغش آمدند و از وی

درخواست کردند تا دختر آنان را طلاق دهد، چرا که «لیس من عادتنا أن نزوّج نساءنا للأجانب و إن کان صحیح النسب ذا مال.» در این مورد اعتراض آنان به آن شخص کُرْد این بود که «أنت لست متّاً و لست بشریف و لا کفو الها» اما این شخص کُرْد حاضر به طلاق دختر نشد و آنان نیز در فرصت مناسب او را کشتند. برادران آن کردی، این افراد را گرفته نزد شاه طهماسب فرستادند، او هم آنان را نزد قاضی فرستاد. برخورد به گونه ای شد که گویا به حسب ظاهر شرع، قتل او ثابت نشد، اما در اصل به دلیل تمایل شاه به سادات، آنان رها شدند. (تحفه، ج ۲، صص ۳۷۴ و ۳۷۵) دقیقاً شبیه این حکایت در مورد دیگری هم نقل شده است (تحفه، ج ۲، ص ۳۳۱).

فاضل بن حمود یکی از این سادات به اصفهان آمده، نزد شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵) رفت و پس از آن هم عازم دیار هند شد. (تحفه، ۴۴۱/۲)

علی بن امیر مسعود دو بار به اصفهان آمد؛ بار نخست در سال ۱۰۶۹ و بار دوم در سال ۱۰۸۰. به همراه وی جمعی از آل جماز و آل عرار هم بودند. آنان نزد شاه سلیمان رفتند. وی اندکی





بعد در سال ۱۰۸۲ در اصفهان درگذشت. شاه همچنان نسبت به نزدیکان او توجه داشته، آنان را انعام می‌کرد. حتی شاه برخی از قریه‌ها را در حاشیه شط ...<sup>۴۹</sup> نیز به آنان واگذار کرد. (تحفه، ج ۲، ص ۴۲۸).

ضامن بن شدقم می‌نویسد: عذیفان ابن سعود یکی از شرفا بود که زبانی شیرین داشت و شعر می‌سرود. وی با عسرت می‌زیست و کسی هم به فریادش نمی‌رسید. طبعاً به هوای گرفتن کمک عازم اصفهان شد. زمانی که به تخت‌گاه صفویان رسید، رسیدنش همراه با رسیدن نامه من (یعنی ضامن) و برادرم و عموزاده‌ام به شاه عباس دوم بود که از وی درخواست کرده بودیم [گویا از همان موقوفه شاه عباس] تا حقوقی برای سادات بنی‌الحسین مدینه معین کند. شاه نام عذیفان را نیز داخل آن افراد کرده برای او ۹ تومان که معادل هفتاد و اندی زر سرخ بود قرار داد. وی سپس به وطنش بازگشت اما مجدداً پس از انجام مناسک حج، راهی اصفهان شد. ضامن می‌افزاید: منزل او روبروی منزل من در اصفهان بود و درخت توتی هم قرار داشت! یکبار هم با میرزا مسعود بن نورالدین محمد جابری انصاری وزیر

وقف درگیر شد؛ چرا که حقوق او را نپرداخته بود و البته حق به جانب وزیر بود؛ زیرا سید یاد شده، حکم سلطانی نداشت. وی در ربیع الاول سال ۱۰۶۲ به مدینه بازگشت. اندکی بیش از یکسال نقیب بود و در رجب سال ۱۰۶۳ درگذشت. (تحفه، ج ۲، ص ۴۳۳).

قناع بن محمد بن علی بن رملی بن قداح، از سادات مدینه بود که فردی بلند مرتبه، کریم‌النفس و سخاوتمند به حساب می‌آمد. وی دو بار بر شاه طهماسب اول وارد شد؛ نخست در سال ۹۶۵ و بار دوم در سال ۹۶۸ که هر دو بار او را اکرام کرد و بار دوم بیشتر. وی سپس به وطن خود بازگشته، در سال ۹۷۹ درگذشت.

از همین خاندان، محمد بن رمال بن قداح نیز در مدینه متولد شد، اما در دیار عجم بالید و ملازمت شاه اسماعیل (اول) و سپس فرزندش طهماسب را اختیار کرد. مدتی بعد به وطن بازگشته، از آنجا به دکن رفت که اکرام فراوان دید. پس از آن از طریق سند به ایران بازگشت و در حالی که تنها سه دختر داشت در سال ۹۶۷ در لار درگذشت. (تحفه، ج ۲، صص ۳۳۰ و ۳۳۱).

سید مهتاب بن صالح از آل جمنا،

سال‌ها در هند بسر برد، پس از آن عازم اصفهان شده، مدت اندکی در آنجا ماند و سپس به بندر بنی تمیم! رفت که خاندانش در آنجا بودند. شاه سلیمان نیز به واسطه او اکرام بر آنان کرده و او نیز شیخوخیت قوم خویش را داشت. سید ضامن با اشاره به اینکه او همچنان در آنجاست، اشعار وی را که با لهجه بادیه مدینه مشرفه در باره حضرت محمد ﷺ سروده شده، آورده است.<sup>۵۰</sup>

### سید ضامن و دشواری‌های او در اصفهان

از سید ضامن مجموعه‌ای نفیس، به خط خود او، حاوی رساله‌های چندی برجای مانده است. در این مجموعه نفیس، اطلاعات تاریخی جالبی در باره مسائل مختلف، از جمله وضعیت خود وی و مسائلی که در اصفهان با آن درگیر شده، آمده است. همچنین اشعاری از وی در این مجموعه دیده می‌شود. مرور بر برخی از این اطلاعات در روشن کردن آنچه ما در پی آن هستیم، مناسب است: نخستین رساله این مجموعه، «حمایة الدین فی ردع المنافقین» است. مقدمه این رساله اشارتی به وقایع زمان

رسول خدا ﷺ نقش منافقان و قریش در مبارزه با آن حضرت دارد که در لابلای آنها آیاتی از قرآن نیز آمده است. پس از آن، باب اول کتاب در باره وقایعی است که طی سال‌های سلطان عادل (شاه سلیمان) رخ داده است؛ مانند زلزله خراسان و خراب شدن بقعه مبارکه حضرت رضا علیه السلام. همین‌طور دو خسوف رخ داده، و دیگر آیات الهی. اما آنچه به سید ضامن مربوط می‌شود، مصیبتی است که در این روزگار خیانت پیشه و حيله‌گر از سر دروغ و بغی و طغیان بر وی فرود آمده و از هر طرف وی را در فشار قرار داده است. وی این حکایت را به صورت مختصر بیان کرده و پس از بیان هر بخشی از آن، آن هم به شکلی مبهم، شروع به ارائه آیات و روایات می‌کند. با این حال، اصل حکایت روشن‌گر برخی از نکات در باره وضعیت سادات مدینه در اصفهان دوره اخیر صفوی است.

عبارات وی حکایت از آن دارد که عده‌ای به دلایلی کوشیده‌اند تا وی را نزد صدر اعظم که «شیخ علی خان زنگنه» بوده، بدنام سازند. باب بعدی در باره رفتن آنان نزد اعتمادالدوله است. وی بی آن که در ادامه، شرح ماوقع را بدهد، با





نثری مسجع و ارائه آیات و روایات در باره سادات و صلۀ ارحام و غیره مطالبی آورده است (صص ۱۳ - ۱۰). پس از آن می نویسد: آنان به اعتمادالدوله گفتند: ای وزیر، بدان این که این مرد، فردی معتبر و معروف نیست. پس از آن در این باره گفتگو شده، اعتمادالدوله از سخنان آنان قانع نشده اما قلوب آنان همچنان پر از بغض و کینه بوده و همچنان به توطئه ادامه می داده اند. (صص ۱۴ و ۱۵). در این شرایط، سید ضامن، قدری در خود تفکر کرده و خویش را به دست قضای الهی سپرده است. بعد از آن، اعتمادالدوله طیبی به سراغ سید ضامن فرستاده، در حالی که وی سخت مریض الاحوال بوده است. طیبی از نسل قوم عاد و فرعون که قرار بوده است سید را به خانۀ اعتمادالدوله برده در آنجا معالجه کند. وقتی طیب به خانۀ او می آید و معاینه اش می کند، نزد وزیر می رود و می گوید او مریض نیست! (ص ۱۸) دشمنان وی همچنان به توطئه بر ضد او ادامه می دهند. در اینجا به یاد مظلومیت امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام می افتد و شرحی از وقایع پس از سقیفه می دهد. در این میانه، از کسانی هم یاد می کند: السید

محمد الشولستانی (ص ۱۹) راشد بن حمدان بن راشد الموسوی الحسینی (۲۳). بعدهم اشاره به مصیبت های می کند که روزگار بر سر آنها آورد. کسانی از دوستانش نیز خواستند تا میان آنان را مصالحه دهند، اما وی با توجه به بغض و کینه آنان گفته است که آشتی امکان پذیر نیست (ص ۲۶). در ادامه باز به شرح مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام و وقایع شهادت آن بزرگوار می پردازد (ص ۳۰).

وی در فصلی دیگر، به سبب اصلی این وقایع و آنچه که در شوال ۱۰۸۳ بر سر وی آمده، اشارتی کرده است. عامل آن قضایا چیزی جز طغیان و تکبر و بغی نیست (ص ۳۶).

از آنچه بعد از این آورده، چنین به دست می آید که اختلاف سر موقوفه ای خاص است. شاید همان موقوفه ای که شاه عباس برای سادات بنی الحسین مدینه قرار داده بود. وی می نویسد: شرط واقف این بوده است که حقوق افراد را سالانه پرداخت کنند. سید ضامن نیز بر همین اساس، حقوق خود و اولادش را طلب کرده است، اما گویا از سوی کسی که اداره موقوفه در اختیارش بوده،

اوراقی به او داده شده که هیچ ارزشی نداشته است. این اوراق دو سال در دست او بوده و وی حتی با توسل به دوستانش نتوانسته آنها را نقد کند. وی دست به دامان اعتمادالدوله شده و او هم یکی از خدام خود را فرستاده است. این شخص، در روزی که وزیر غایب بوده، به سراغ آن شخص رفته و عاشور غلام او را گرفته حبس کرده است. همین امر سبب برآشفتن وی شده و بر بغض و عدواتش نسبت به سید ضامن افزوده است (ص ۳۹).

ادامه ماجرا گفتگوی آنها گویا در حضور مسؤول دفترخانه موقوفات است که شخص طرف سید ضامن مدعی داشتن وکالت نامه از طرف «قوم» - شاید اشاره به سادات بنی الحسین - بوده و در دفتر حکومتی هم چیزی در این باره بوده است، اما سید ضامن آن را انکار می کرده است (صص ۴۱ و ۴۲). و باز گویا کسی که مدعی وکالت بوده، مال را تفریط یا تصاحب کرده و الآن به همان وکالت نامه که سید ضامن مدعی است که مزورانه درست شده، استناد می کند (ص ۴۴). وی در اثبات موضع خود با استناد به روایات، فراوان کوشیده است (تا ص

۵۲). سید ضامن که نتوانسته کاری انجام دهد، دست به دامان خالق یکتا شده است.

او می نویسد: هفته ای نگذشت که میرزا سلمان کاتب استیفا مرد. اما اشخاصی که طرف وی بوده اند، همچنان علیه وی کار کرده و نزد این و آن از او بدگویی می کردند (ص ۵۳). در نهایت اعتماد الدوله از وی پرسش کرده و او نیز واقعیت را برای او شرح داده است. پس از آن روشن شده است که این شخص خیانت پیشه در دفاتر به مقدار دوازده تومان دست برده و به مقدار ۱۲۲ سکه طلا در خزانه خیانت کرده است. به علاوه نامه ای هم از زبان شیخ [سید؟] حسین بن سلیم مدنی جعل کرده و بر تعداد مهرها در آن افزوده است. در واقع شیخ حسین هیچ وکالتی به او نداده بوده و این امر چند سال ادامه داشته است. در این وقت، کسانی نزد خان از او شفاعت کرده و خان (گویا شیخ علی خان؛ یعنی همان اعتماد الدوله) از او گذشته است (ص ۵۵).

باب بعدی در باره هجوم سید دویرج بن مناع الحسینی به خانه اوست. وی او را متهم به جهالت کرده و عامل آن





را هم تولد و نشأت وی در منطقه نجد با بدوی‌ها دانسته است. برای همین فهم کافی ندارد و از شریعت هم سر در نمی‌آورد. آنها سید ضامن و فرزندش را گرفته و به زندان می‌اندازند (ص ۵۷، ۵۹، ۶۰). در این وقت، وی شعری سروده و از مصیبتی که در این دار غربت بر او فرود آمده، سخن گفته است. زندانی شدن وی و فرزندش محمد برهان الدین از ظهر تا غروب آفتاب بوده تا آن که دو نفر از سادات؛ یکی جبرین حصن جمازی و دیگری ناصر بن منصور خان بن مطلب الموسوی الحسینی الحویزی به یاری‌اش می‌شتابند. بعد از آن نزد میربداخان و سپس نزد دیوان بیگی ابوالقاسم خان بن غرشی باشی جانی خان رفته که از وی ستایش هم کرده است. در محفل خان، باز سیدی که طرف وی بوده مطالبی گفته اما خان تبسم می‌کرده و دیگران نیز از سخنان وی می‌خندیدند؛ چرا که وی را به عنوان رأس منافقین و محرك اصلی می‌دانسته‌اند (ص ۶۴). وی عامل دشمنی این سید را هم چنین توضیح داده است که زمانی که دست سید ضامن خالی بوده به منزل او آمده، درخواست کمک از درهم و لباس و غیره داشته و وقتی او

کمکی به وی نکرده - که آن زمان نمی‌توانسته بکند - به دشمنی با وی پرداخته است. (ص ۶۵ و ۶۶) وی در شعری که باز در باره دشواری‌هایش سروده، از چند نفر عرب با نام‌های خالد و دوبرج یاد کرده است (ص ۶۶).

در نهایت، دیوان بیگی متوجه ظلم آنان در حق سید ضامن شده، همه اینان را به متابعت از شرع دستور داده است (ص ۶۷). در اینجا رساله حمایه الدین شاید به صورتی ناتمام، به اتمام می‌رسد. رساله بعدی هدایه الدین فی قمع المعتدین است که این رساله نیز حاوی اخباری در باره او و مسائلی است که برای وی رخ داده است. این رساله نیز بسان رساله پیشین است که مؤلف ضمن آن، به برخی از مشکلاتی که برایش پیش آمده اشاره کرده و در ذیل آنها به نصایح دین در آن زمینه پرداخته است (ص ۷۰). نصایح با خطاب «یا نفس» آغاز می‌شود و ذیل آن روایاتی ارائه می‌گردد (تاص ۱۰۱). در اینجا باز مؤلف اشاره به وقایعی دارد که در سال ۱۰۸۳ رخ داده و مهم‌ترین آن همان زلزله مشهد است. رعد و برق وحشتناکی هم در سال ۱۰۸۸ در شبی آمده که مانند روز هوا را روشن



کرده و صدای آن مردم را به هراس انداخته است. (ص ۱۰۲) در ادامه، به مصیبات و بلایایی که در برخی از سالهای پیش از آن رخ داده اشاره کرده است. یکی از آنها وقوع آتش سوزی در مسجد النبی در سال ۶۵۴ است که سنیان، شیعیان را - که آن زمان تسلط بر مدینه داشتند - متهم کردند که آتش برای پاک کردن محل تماس آنها با در و دیوار برافروخته شده است!<sup>۵۱</sup> (ص ۱۱۲) وی برخی از این حکایت را به نقل از جدش حسن بن علی که از وی با عنوان «حسن المؤلف» یاد می‌کند، آورده است. به نظر می‌رسد این نقل‌ها از کتاب زهر الریاض است.

روال بحث از ص ۱۲۴ با آنچه پیش از آن است، جدا می‌شود و در اینجا باز اشارتی به منافقین دارد. گویا کسانی به آزار سیدی پرداخته‌اند که وی نزد سید ضامن آمده و به او پناه آورده است (ص ۱۲۶). او نیز این شکایت را برای شاه سلیمان صفوی نقل کرده و شاه طرف‌های درگیر را خواسته است. در این مجلس، قاضی القضاة اصفهان، سید ماجدبن سید محمد بحرانی نیز برای قضاوت حاضر بوده است. گویا ماجرا

هنوز، همان ماجرای سابق و بحث وکالت ساختگی بوده است. به هر حال سید ماجد قاضی از آنها خواسته است تا با یکدیگر صلح کنند. سید ضامن نیز اصرار دارد که صلح گرچه خوب است، اما نه اینکه به قیمت پایمال شدن حقی بینجامد (ص ۱۳۲).

به دنبال این بحث صفحات زیادی، به اشعاری که به احتمال از مؤلف با اجداد اوست، اختصاص یافته است. رساله‌ای هم در نصایح به فرزندش در ادامه آمده است (تا ص ۱۸۹). به دنبال آن، سید ضامن در ده صفحه، خلاصه‌ای از کتاب تحفة الأزهار را آورده است. (صص ۲۰۰ - ۱۹۱) رساله‌ای با عنوان وقعة الجمل (صص ۳۲۵ - ۲۷۶) و کتابی با عنوان زهرة الریاض فی نسب الأئمة الأطهار (صص ۴۲۵ - ۳۲۷) در ادامه آمده است. بخش نهایی کتاب، چند نمونه انشاء عربی و نیز چند رساله کوچک دیگر است.<sup>۵۲</sup> در ص ۴۵۵ این مجموعه، زمان تألیف رساله‌ای را که موضوعش فهرست نام سلاطین عثمانی است، ۱۰۸۹ یاد شده است.

\* . \* . \*





۱. برای مثال، در کتاب «روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفوی» (عبدالحسین نوایی، تهران، سمت، ۱۳۷۷) این روابط تنها در قالب «روابط ایران و عثمانی» و «ایران و کشورهای اروپایی» و «ایران و هند» بررسی شده و نه تنها از بزکان و ممالیک یادی نشده بلکه اشاره هم به روابط دولت صفوی با حجاز و شرفای مکه و مدینه نشده است. همین طور بنگرید به: اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵، عبدالحسین نوایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰.
۲. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۸۴۹-۸۲۵.
۳. بدیهی است افزوده‌هایی بر آن مباحث وجود دارد که باید در اینجا به آن پردازیم.
۴. نک: سفرنامه منظوم حج، (از قرن دوازدهم)، بانوی اصفهانی! به کوشش رسول جعفریان، تهران، مشعر، ۱۳۷۴.
۵. نک: تاریخ امراء مکه المکرمة، صص ۷۳۱-۷۲۷؛ (در آنجا آمده است: در سال ۱۰۴۷ در مکه اعلام شد که زائران عجمی - ایرانی - حق انجام اعمال حج را ندارند، اما روز بعد گفته شد: امسال حج خود را انجام دهند اما از سال دیگر نباید به حج بیایند!) امراء مکه فی العهد العثماني، اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، بصره، ۱۴۰۶ ق. صص ۱۱۵-۱۱۳.
۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی، ج ۲۹، صص ۴۰۹-۴۰۸.
۷. وی به «الشریف الأفضل» مشهور بوده و از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۱۳ بر مکه حکم کرد اما سال درگذشت او ۱۱۱۶ بوده است. نک: تاریخ امراء مکه المکرمة، (عارف عبدالغنی، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۳) صص ۷۴۵-۷۳۸؛ امراء مکه فی العهد العثماني، صص ۱۲۰-۱۱۵.
۸. و مع ذلك يتفق أيضاً في بعض السنين أن يفوتهم الحج، اذ لم يدرکوا الموقفين و يرجعون عرافة حفاة بحفی حنین.
۹. و عرض علی اولیاء دولتنا الباهرة مؤکدا بالعهود و المواثیق أن لا یؤخذ منهم من کل نفر ...
۱۰. حتی یجیبوا الدعوة التامة التي لأیننا الخلیل و یصغوا الآن یدعوا فی تلك المقامات الکریمة لدوام هذه الدولة الصفویة القائمة فی ذریة اسماعیل - علی نبینا و علیهما الصلوات الملك الجلیل.
۱۱. و لا یدعون أن یدعو علیهم أحد من الناس.
۱۲. و أن لاتدرؤا أحدا یدعوهم الی الرجوع من طریق آخر.
۱۳. سفرنامه منظوم حج، ص ۵۰.
۱۴. در باره اصطلاح شریف، نک: جامع الانساب، سید محمدعلی روضاتی، اصفهان، ۱۳۳۵ ش.

۱۵. در این باره نک: ورنر آنده، جامعه شیعه نخاوله در مدینه منوره، ترجمه رسول جعفریان، قم، دلیل، ۱۳۷۹؛ رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، (قم، دلیل، ۱۳۷۷) مقاله «تاریخ

تشیع در مکه، مدینه و...» صص ۵۶-۴۵

۱۶. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۴۶۶. در باره شخصی آمده است: سافر الی العجم مرتین و لم ینل بها حظاً ثم عاد الی وطنه.

۱۷. برای نمونه می توان به تلاش یکی از ایرانی ها «رجلاً أعجمياً» مبالغی پول برای تزیین بقعه امامان علیهم السلام در بقیع در سال ۱۰۷۴ هدا کرد. زمانی که بین بوابین و متولیان بقعه در سال ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ درگیری پیش آمد، یکی از آنان به عثمانی ها خبر داد که شیعیان در اینجا کارهای غیر صحیح انجام می دهند! آنان نیز به بقعه یورش برده و حاصل کارهای انجام شده را از میان بردند و مانع از خواندن نماز توسط شیعیان در بقعه ائمه شدند؛ از جمله کارهای انجام شده، تهیه کردن خُمره های فراوان از درختان نخل بود که برای سجده ساخته می شد (حصیرهای کوچک ۲۰ در ۲۰ سانتیمتر برای سجده که هنوز هم در میان شیعیان مدینه معمول است). همچنین قندیل ها و فرش های تازه ای برای آن خریداری شده بود.

سید ضامن، سپس از جدش نقل می کند که در سال ۹۸۸، یک شیرازی با نام سید علی حیدر ملک شیرازی به بازسازی مسجد علی علیه السلام در نزدیکی کوه سلج پرداخت و به علاوه خانه ای در مدینه خرید و آن را وقف مسجد کرده درباری هم برای آن قرار داد. به علاوه وی بیت الاحزان فاطمه زهرا علیها السلام را در بقیع تعمیر کرد. وی همه این کارها را از اصل مال خود انجام داد و قاضی مدینه حسین مالکی ناظر اجرای آنها بود. (تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۴۴).

بحث کمک به شیعیان مدینه؛ اعم از سادات و غیر سادات، یکی از سنت های ریشه داری است که از عصر صفوی تا دوره قاجار و حتی تا زمان ما برقرار بوده است.

۱۸. نمونه دیگر جمال الدین محمد بن علی بن عبدالعزیز است که سید ضامن ستایش فراوانی از علم و دانش و تقوای وی کرده، می افزاید: وی از سادات آل شمالی بود که در جرجان ساکن بودند. او در مکه اقامت گزید و نزد سلطان آنجا سخت محترم بود تا آن که درگذشت و در نزدیکی قبر خدیجه مدفون شد. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۰۶

۱۹. در این باره می توان به کتاب ارجمند «سلافة العصر فی محاسن شعراء العصر» از سید علی صدرالدین مدنی، مشهور به «ابن معصوم» (قاهره، الطبعة الاولى ۱۳۲۴ ق.) مراجعه کرد که ادبیات شیعه را در زبان عربی در این دوره، با نام «شاعران برجسته شیعه» شناسانده است.

۲۰. چاپ شده به کوشش کامل سلمان الجبوری، تهران، میراث مکتوب و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ ش.

۲۱. در مکه بیشتر سادات، شیعیان زیدی مذهب بودند.

۲۲. این خاندان چهره های برجسته ای داشته که در بسیاری از منابع، شرح حال آنان آمده است. سید





- علی‌خان مدنی شرح حال شماری از آنها را در «سلافة العصر» (صص ۲۵۵ - ۲۴۹) آورده است. به علاوه، مرحوم میرزا عبدالله افندی در موارد مختلف از کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضل» (قم، به کوشش سید احمد اشکوری، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۱) خود - که نامش هم به نوعی اقتباس از کتاب «زهر الریاض و زلال الحیاض» است - یاد کرده است. (از جمله: ج ۱، صص ۲۴۳ - ۲۳۶، ص ۲۴۸، ۲۵۹، ج ۲، ص ۶۱) همچنین در مقدمه «زهرة المقول» چاپ نجف سید محمد حسن آل طالقانی شرح حال مفصلی برای آنان نوشته است.
- به علاوه در «تحفة الأزهار» و «تحفة لب اللباب» (و مقدمه‌های آنها) و نیز در خود «تحفه» و همچنین «طبقات اعلام الشیعه» شیخ آقا بزرگ (قرن یازدهم ص ۲۵۸) شرح حال آنان آمده است. به طور قطع با توجه به برخی از آثار چاپ نشده آنان، می‌تواند برای این خاندان که از عالمان امامی مذهب مدینه منوره هستند، یک تک‌نگاری مفصل نگاشت.
- سید ضامن در یکی از رساله‌هایش، خود را به لحاظ نسبی این چنین معرفی می‌کند: ضامن بن شدقم بن حسن النقیب بن علی النقیب بن حسن الشهید بن علی بن شدقم الشدقمی الحمزی الحسینی المدنی. نک: مجموعه عکسی ش ۶۰۱ مرکز احیاء میراث اسلامی، ص ۱۹۲
۲۳. این دولت در احمدنگر هند توسط احمد بن نظام الملك در سال ۸۹۶ تأسیس شد. در سال ۹۱۴ برهان شاه به قدرت رسید که تا سال ۹۶۱ زنده بود. از این سال حسین شاه فرزند وی حکومت یافت. این دولت تا سال ۱۰۰۷ پایدار بود تا آن که اکبر شاه آن ناحیه را فتح کرد.
۲۴. تحفة الأزهار، ج ۲، صص ۲۲۲ - ۲۱۹
۲۵. تحفة لب اللباب، ص ۱۶۶: فأجرى عليه النعم الجسم بالعتش و الابكار، و أمده العطايا الفخار. وی در ص ۱۶۸ و ۱۶۹ از مشایخ خود یاد کرده که شماری از آنان در ایران می‌زیسته‌اند. سید ضامن در «تحفه» شرح حال مفصل سید حسن را آورده است. یکی از کسانی که به وی اجازه علمی داده است، سید محمد عاملی صاحب «مدارك الاحكام» است که وی را در سفر حج ملاقات کرده و از او ستایشی شایسته کرده است. نک: ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۳۷
۲۶. نک: زهرة المقول، (مقدمه)، ص ۹، (متن) ص ۱۷ گویا در این سفر بود که فتحشاه به عقد از دواج وی درآمد.
۲۷. این کتاب به شماره ۵۰۵۵ در کتابخانه مرعشی موجود است. نسخه کتاب «معالم العلماء» ابن شهر آشوب که متعلق به این سید بوده، با تصحیحات او در اختیار میرزا عبدالله افندی قرار گرفته و به ملکیت او درآمده است. وی این مطلب را ذیل شرح حال «سید حسن» آورده است. نک: ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۳۸
۲۸. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۶۰ - ۲۵۴
۲۹. تصحیح السید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۰ ق. سید علی این کتاب را در دفاع از کتاب جدش که نامش «المستطابة فی نسب سادات طابة» بوده و مورد اعتراض برخی قرار گرفته، نگاشته است.



۳۰. این کتاب در شناخت سادات حسینی است که آن را در سال ۱۰۱۳ نگاشته و تکمله‌ای هم با عنوان «نخبة الزهرة الثمينة في نسب اشراف المدينة» (تحقیق عادل عبدالمنعم ابوالعباس، مدینه المنورة، المكتبة الثقافية، بی تا ۱۴۲۰ق) در سال ۱۰۱۴ بر آن افزوده است.
۳۱. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ یک مجموعه با ارزش از «رسائل» سید علی بن حسن بن نورالدین به شماره ۶۶۶۲ مرعشی موجود است که بیشتر آنها پرسش‌های فقهی از علمای برجسته این دوره، مانند شیخ بهایی و پاسخ‌های آنهاست. سزااست که مجموعه یاد شده تصحیح شده، به چاپ برسد.
۳۲. مع الأسف در «فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی» این دیوان به نام سید ضامن آمده است. در حالی که همان‌گونه که سید ضامن در صفحه اول این نسخه یادآور شده، وی دیوان جدش سید علی را همراه با توضیحاتی به خط او یافته و استنساخ کرده و برخی از اشعار خود را در انتها بر آن افزوده است. نسخه اصل دیوان به شماره ۷۰۲ در مرکز احیاء موجود است. این اشعار حاوی اطلاعات جالبی در باره سید علی و اندیشه‌ها و افکار اوست. همین طور اطلاعات فراوانی در باره شماری از علمای معاصر، اتفاقاتی که در مکه و مدینه افتاده، روابط شاعر با شرفای مکه و نیز جریان ادبی جاری آن روزگار در این دیوان - که همراه با شرح و توضیح لغات دشوار آن است - یافت می‌شود. همچنین در این دیوان، برخی از قصاید سید حسن پدر سید علی هم آمده و منشآت نیز در انتهای آن وجود دارد. شدم نیز اشعار اندکی از خود در صفحات پایانی دیوان آورده است (ص ۲۹۵).
۳۳. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۷۹
۳۴. نک: طبقات اعلام الشيعة القرن الحادی عشر، (تصحیح منزوی، تهران، مؤسسه فقه الشيعة) ص ۲۹۷
۳۵. وی همچنین کتابی با عنوان «تحفة لب اللباب» دارد که به چاپ رسیده است (به کوشش سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۶). مؤلف در این کتاب شرح حال شماری از برجستگان خاندان علوی را، که طی ده قرن در تحولات سیاسی و اجتماعی و انقلابی نقشی داشته‌اند، با استفاده از منابع مختلف آورده است.
۳۶. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۸۰
۳۷. در این سال وی در مشهد بوده است. نک: تحفة الأزهار، ج ۳، ص ۴۳۹
۳۸. وی در شعبان این سال، در اصفهان بوده است. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۳۳۴
۳۹. سال‌های ۱۰۵۷ (۳۷۱/۳) ۱۰۶۳ (۱۸۸/۱) ۱۰۶۹ (۴۲۵/۲) ۱۰۷۹ (۳۹۶/۲) ۱۰۸۰ (۴۶۵/۲) ۱۰۸۱ (۲۹۵/۱) ۱۰۸۲ (۳۹۳/۲) ۲۸۰/۱ (۲۹۴/۱) ۱۰۸۳ (۲۴۷/۱) ۱۰۸۷ (۳۳۴/۲) ۱۰۸۸
۴۰. نک: تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۲۳
۴۱. شهرهایی که در این زمینه فعال بودند، یکی قزوین بود - تا پیش از پایتختی اصفهان - دوم شهر اصفهان و سوم شیراز. شهر سوم به ویژه برای مهاجران عرب، به خصوص بحرینی‌ها (نک: تحفة



- الأزهار، ج ۲، ص ۲۶۴، ج ۳، ص ۳۸۹) جاذبه خاصی داشت. شیراز یکی از سه ضلع مثلثی بود که دو ضلع دیگر آن مناطق عربی و هند بود و مسافران زیادی در این مثلث حرکت می‌کردند.
۴۲. قصص الخاقانی، ولی قلی شاملو، به کوشش سید حسن سادات ناصری، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۱۸۹ و ۱۹۰
۴۳. تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۲۸۳
۴۴. پیش از این، وقف‌نامه شاه عباس را در این باره آوردیم.
۴۵. برای نمونه نک: تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۳۷۴، ۲۸۰
۴۶. روستای کوچکی با نام کلیل از بهش کوهپایه اصفهان است که از دهستان رودشت به حساب می‌آید. نک: فرهنگ جغرافیایی اصفهان، (سازمان جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷) ص ۲۱۹
۴۷. در فرهنگ جغرافیایی ارتش یادی از این روستا نشده است. تنها روستایی به نام «سرما» در سمت سمیرم و دهاقان وجود دارد (تاریخ اصفهان، میرزا حسن خان انصاری، تصحیح جمشید مظاهری، اصفهان، ۱۳۷۸، ص ۴۴۶) که بعید می‌نماید مقصود روستای «سرمه» مورد نظر باشد.
۴۸. سید ضامن نوشته است که محسن با مادرش - که اصفهانی بوده - در سال ۱۰۶۹ به اصفهان برگشته و وی کتاب المتسطابة جدش حسن را در دست وی دیده است. (ج ۲، ص ۳۱۵).
۴۹. در اصل سفید است.
۵۰. تحفة لب اللباب، صص ۳۶۳ و ۳۶۴
۵۱. نیز نک: تحفة الأزهار، ج ۲، ص ۳۵۷، ۳۶۰ در آنجا پاسخی که یکی از شیعیان داده، آورده است؛ پاسخی که تاکنون در منابع رؤیت نکرده بودیم. (در این باره، پاسخ دیگری بود که مادر «صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۸۲۷» آوردیم).
۵۲. نک: فهرست نسخه‌های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۲، صص ۱۹۵ - ۱۹۶. نسخه مورد استفاده ما برای استخراج مطالب بالا همین نسخه عکسی است که به شماره ۶۰۱ در مرکز یاد شده نگهداری می‌شود و اصل آن در کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) است.